

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

صباراهی

۰۹ جون ۲۰۱۱

غرامت یعنی ختم دعوا!

(در برخورد به نوشته "علیه معافیت از مجازات")

این مطلب در دو قسمت نوشته شده است

قسمت دوم

*جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز

و ندر آن خون دست و پائی کُن خضاب ای رنجبر!

(پروین اعتصامی)

کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت جلوگیری از پیوند نسل آفتابکاران با نسل دوران انقلاب بود. نسلی که با شجاعت، آگاه از ستم طبقاتی و دشمن خلق، در یک مبارزه مسلحانه که برای متحقق شدن آرمانهای والای کمونیستی بدون سازش و تسلیم ناپذیر با مبارزه بی امان خود در صف مقدم مبارزه در میدان دشمن طبقاتی از همه چیز حتی جان شیرین خود میگذشت تا با خون خود مسیر انقلاب و مبارزه طبقاتی و رهائی از سلطه امپریالیستی را به ما نشان دهد! نسلی که خواب را از چشم امپریالیستهای خون آشام ربوده بود!

تاریخ نسل ما ادامه آن تاریخ مملو از آموزشهای انقلابی، افتخارآفرین و انکار ناپذیر مبارزاتی ست که به دشمن در ظاهر ضربه ناپذیر ضربه های مداوم وارد نموده بود! همانطوری که نسلهای قبل از ما و نسل های بعد از ما ادامه تاریخ مبارزه طبقاتی هستند، چرا که مبارزه جدی طبقاتی راهی طولانی ست که از نسلی به نسل دیگر، صیقل یافته تر و با جدیت هر چه بیشتر منتقل می شود، و گسستن پیوند با مبارزه طبقاتی به ضرر توده های زحمتکش و محرومان است، به همین دلیل حقایق تاریخی را نادیده گرفتن نه برخورد درست و صادقانه ایست و نه در راستای منافع اکثریت جامعه!

اگر چه تاریخ مبارزه طبقاتی را دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر به ویژه دشمنان در لباس "چپ" مدرن "پروامپریالیست" مخدوش نموده و هر روز با بی شرمی وصف ناپذیری در صدد سرقت یکی از همان سمبل های جاودانی و آموزنده مبارزه طبقاتی هستند تا با چسباندن "چهره مسموم سیاسی" خود که مملو از سازش و تسلیم پذیری، مطیع بودن و پیشبرد منافع غارتگر و مروج تواب پروری در برابر دستگاه سرکوب رژیم می باشد را از

طریق رسانه های رنگارنگ شان در میان ناآگاهان که متأسفانه کم هم نیستند اشاعه دهند، اما بخشی از این بلبشویی مبارزه طبقاتی مسوولیتش به عهده آنانی ست که قلم ها را زمین نهاده و میدان را برای دشمنان کارگران باز گذاشته اند. به طور مثال امروز یکی از وظایف گفتگوهای زندان که زندانیان سیاسی واقعی سابق آنرا تشکیل می دهند و سایر گروه هائی از این دست است که با کسانی که با فریبکاری و دورغ خود را "زندانی سیاسی سابق" جا زده اند برخورد نموده و از غلتیدن توده های ناآگاه در این برهه حساس که امپریالیستها به دنبال خادمین "خام" هستند از "خدمات" آنها در راستای دشمنی با زحمتکشان و محرومان جلوگیری شود. با این مقدمه کوتاه به بخش دوم مطلب پرداخته می شود.

یکی دیگر از مواردی که بسیار لازم است مورد بحث قرار گیرد این است که نسل ما در ادامه مبارزه و فداکاریهای پیشاهنگان انقلاب مشخصاً چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق بود که در یک مبارزه منسجم و سازمان یافته به خیابانها ریخت و میلیونها انسان زحمتکش و محروم را با خود به خیابانها آورد تا رژیم ظالم و سرکوبگر شاه سگ زنجیری امپریالیسم که توسط امریکا و انگلیس و با کارگردانی سی آی ای به تخت شاهی نشسته بود، را به زیر کشد و مطالبات کارگران و زحمتکشان، اکثریت جامعه، که تمام خواسته های روشنفکران را نیز در بر می گرفت یعنی آزادی بیان و اندیشه را متحقق سازد و از سلطه امپریالیستها محرومان و زحمتکشان و منابع ایران را رها نماید!

آیا چنین شد؟ چرا نشد؟ چطور شد که انقلاب دزدیده شد؟ آیا یکی از دلایل کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت این نبود که رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی از پیوند نسل آفتابکاران، همان نسلی که سرود انقلابی شان که به دلیل فداکاری های انقلابی آنها در راه رهائی از سلطه امپریالیستی از محبوبیت جاودانی برخوردار است را امروز منفورترین جنایتکاران "سبز" بی شرمانه به سرقت می برند، با نسلی که در ابتدای انقلاب در حال رشد بود پیوند بخورد و دست امپریالیستها را از ایران و منابع زمینی و انسانی کوتاه نماید؟ آخوندها که خود موجب بگیر شاه جلااد بودند و دست شاه جلااد بر سرشان بود، آنها که از دید تاریخی نه برای برابری حقوق زن و مرد مبارزه می کردند و نه برابری از بین رفتن فاصله طبقاتی! خمینی جلااد که مشککش با شاه جلااد بر سر "حجاب" زنها بود و نه نان شب محرومان و بی کسان! آنان بنا به ماهیت طبقاتی که دین از طریق " احکام الهی" به آن ها منتقل کرده بود، و خدای دورغین پیغمبرشان محمد به آنها گفته "برخی ها را از برخی های دیگر برتر آفریده"، همین را که تا دیروز برای بقای طبقه غارتگر در رژیم قبلی به مردم استعمار شده فریبکارانه بالای منبر "روضه خوانی" می کردند، امروز سرهای استعمارشدگان معترض به این " ظلم خداوند مستکبرپرور" و دزدیدن انقلاب را بالای دار می برند، چگونه می توانستند انقلاب قهرآمیز داشته باشند؟ چطور می توانستند مخالف طبقه غارتگر جهانی و داخلی باشند؟ اگر آنها علیه قهر امپریالیستها که از طریق ماشین آدم کشی ساواک مخالفان رژیم دیکتاتوری شاه سگ امپریالیستها مبارزه می کردند که خمینی دستور خلع سلاح مردم را صادر نمی کرد، اسلحه ها را از دست مردم نمی گرفتند و در دست مزدورانشان برای سرکوب استعمارشدگان و مخالفان رژیم به کار نمی بردند!

اینکه مطرح می شود برای زندانی سیاسی جان بدر برده از زندانهای سرمایه داری درخواست غرامت نمود، چندین وجه می تواند داشته باشد. یکم توهم داشتن به علل بر پا کردن زندان و شکنجه و کشتار و یا عدم درک درست و مارکسیستی از یکی از خواسته های اکثریت جامعه یعنی برابری حقوقی زن و مرد می باشد. و یا به عبارتی اعتماد کردن به سیستم زالوصفتی که تضادهای طبقاتی جوامعش بیدادگرانه عمیق تر می شود! اگر بپذیریم که زندان سمبل تضادها و جنگ ها و کینه های طبقاتی ست، و هر قدر هم که این تضادها عمیق تر و آشتی ناپذیرتر به همان نسبت

زندان وسیع تر، و غیر قابل تحمل تر و اعمال قهر عده ای قلیل از جامعه بر اکثریت جامعه از طریق این زندانها، شکنجه و تجاوز و کشتار دسته جمعی بر زندانیان سیاسی شدید تر اعمال می شود. به همین دلیل هم می بینیم که ماشین سرکوب و آدم کشی رژیم منفور کنونی در ادامه ماشین سرکوب و آدم کشی رژیم منفور قبلی و تضادهای طبقاتی حاکم بر جامعه بساط زندان و شکنجه و کشتار را نه تنها بر نمیچیند بلکه بر شمار زندانها نیز اضافه می کند! بنابراین اینکه فکر کنیم در بعد از سرنگونی رژیم فعلی با یک حکومت غیروابسته به امپریالیسم روبرو هستیم که "نان و فقر" را به تساوی بین مردم تقسیم می کند و بساط زندان و سرکوب را جمع می کند، دیدگاهی غیر علمی و غیر مارکسیستی می باشد. مگر آنکه این رژیم در پروسه یک انقلاب واقعی و به دست مردم و توده های پیشرو انقلابی به زیر کشیده شود و نه از نوع "انقلاب های حقوق بشری" که می خواهد "حقوق بشر را جهانی" نماید! مارکس به ما می آموزاند که: "کمونیست ها ننگ دارند نظرات و اهدافشان را پنهان کنند و آنها را آشکارا بیان نکنند. رسیدن به اهدافشان تنها با سرنگونی قهرآمیز همه شرایط اجتماعی موجود ممکن است. بگذار طبقات حاکم از انقلاب کمونیستی بر خود برلرزند...."

بازسازی جنایات و جانین!

ثابتی این حیوان ساواک آدم کش شاه جلاذ جایش را به لاجوردی حیوانی مانند ثابتی می دهد، چرا که هر دوی این حیوانهای رذل از منافع زورگویان، ظالمان، استثمارگران، دورغگویان و ریاکاران و در یک کلام ب خاطر پاسداری از منافع جنایتکاران چنین "شغل" های ننگینی را به عهده گرفتند! و خمینی نیز همان موضع طبقاتی را داشت که شاه داشت! در اصل این دو تضاد طبقاتی با هم نداشتند، بلکه بر سر خادمی امپریالیستها بود و رواج هر چه بیشتر ارتجاع در جامعه به خاطر پرکردن جیب زالو صفتان داخلی و جهانی بود که با هم اختلاف نظر فقهی داشتند! بنابراین اینکه بگوئیم "آنچه شیخ کرد شاه نکرد" چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ تعداد، یا دچار فراموشی تاریخی شده ایم، یا اینکه نظراتمان منطبق با یک نظر علمی و درست مبارزه جدی طبقاتی نیست و یا درک و شناخت درست از ماهیت امپریالیستها نداریم! چرا که مبارزه جدی طبقاتی تنها به تعداد قتل های دولتی بسنده نمی کند بلکه تداوم ماشین سرکوب دولتی ملاک اصلی محک او برای نشان دادن ماهیت طبقاتی رژیم موجود است. ضمن اینکه مگر رژیم شاه با زندانیان سیاسی که پیشاهنگ انقلاب شده بودند و دیوار اختناق را با مبارزه مسلحانه خود شکسته بودند و جزیره آرامش شاه ظالم و صاحبان جهانی او را بر هم زده بودند رفتاری "مهربانانه" داشت؟ همان چریکهای فدائی که زندانهای امپریالیستها را در ایران به مرکز آموزشهای کمونیستی تبدیل کرده بودند. مبارزه همان چریکهای فدائی سازش ناپذیر که از یک سو چراغ عشق و امید به رهائی از سلطه استثمار و وابستگی به امپریالیسم در دلشان روشن بود و از سوی دیگر آنچنان وحشتی در دل امپریالیستها به خاطر از دست دادن منافع غارتگرانه و سلطه گرانه شان برپا کرده بود که امروز شاهدیم که "مزدبگیران" رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی درست مانند مزدبگیران سی آی ای برای منحرف کردن افکار عمومی شیادانه دست به تحریف تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران می زنند!

برای آنکه نقبی به دل زندانهای شاه سگ دست آموز امپریالیستها برای آگاهی نسل جوان خواننده این نوشته ها زده باشیم و نیز برای مرور تاریخی آن دسته از کسانی که می گویند "آنچه که شیخ کرد شاه نکرد" بخشی هائی از یک نوشته تحت عنوان *نگاهی به اسناد - زندانهای شاهنشاهی نوشته انجمن محصلین و دانشجویان ایران در برلن

غربی- به نقل از پیک مبارز شماره یک دی ماه [جدی] ۱۳۵۰ را برای شما در زیر عیناً با حفظ امانت داری بازنویسی نمودم.

"... زندان عمومی قزل قلعه ۲۵۰ سلول انفرادی و همگی پُر، اوین دیگر جا ندارد لذا ساختمان انفرادی این زندان با ۲۵ سلول برپا می شود، و هنوز خشک نشده ۴ برابر ظرفیتش به زور در خود جای می دهد، ولی باز هم جا کم است، و بالاخره در حیاط زندان اوین چاد زده می شود و عده ای درون چادرها پذیرائی می شود.... **با این وجود شاه جلال با رذالت تمام در مصاحبه های خود می گوید ما زندانی سیاسی نداریم و آن عده ای که در زندانها هستند مارکسیست ها و تروریست ها هستند!**.... زندان امروز یعنی ادامه نبرد آزادی بخش... دانشگاهی انقلابی برای پرورش ایمان انقلابی! کم نیستند آن انقلابیونی که در زندان پرورش یافته و پس از آزادی شان تبدیل به مبارزین حرفه ای گشته اند. رفیق ایرج سپهری می گوید: " زندان برایم آموزشگاهی بزرگ بود، در آنجا بود که با خلق پیمان بستم که تا آخرین قطره خونی که در بدن دارم، در هر کجای دنیا در راه آرمانهایم مبارزه کنم." ساقی این حیوان کثیف سازمان امنیت این امر را دریافته بود و می گوید: " گاو میاری اینجا چریک میفرستند بیرون، بابا اینها را بزنی و ول کنی دیگر زندان نیاورید و چیز یادشان ندهید." زیاد بودند دانشجویانی که آگاهی دموکراتیک داشتند که در تظاهرات دانشگاهی به زندان افکنده شدند و وقتی بیرون میرفتند به مبارزه جدی تر دست زده و پاسداران رژیم را به زوزه می انداختند.."

همین نوشته (نگاهی به اسناد - زندانهای شاهنشاهی) در سطری دیگر در مورد شکنجه و مقاومت زندانیان سیاسی چنین می نویسد: " .. بعد از به زیر مشت و لگد گرفتن زندانی برای بهم ریختن روحیه او انواع شکنجه های روحی و جسمی که آنقدر زیاد هستند که می شود در مورد آنها تومار نوشت اعمال می شود.. از شکنجه های رایج شلاق سیمی، سوزاندن با اجاق و آتش سیگار، تجاوز و استعمال با بطری داغ و دیگر اشیاء می باشد. رفیق اشرف دهقانی مین ویسد: این دفعه از باطوم برقی استفاده کردند، از باطوم برقی قبل از اینکه به طور عمده برای ایجاد درد استفاده کنند برای تضعیف روحیه و اعصاب بکار بردند، کاملاً لخم کرده بودند و باطوم برقی را با رکیک ترین فحش ها و متلک ها با نقاط حساس تنم تماس می دادند.... نیک طبع این جانور کثیف و متخصص بی ناموسی در اتاق نبود، وارد اتاق شد و مرا به یک نیمکت بست و بی شرمانه جلوی همکارانش زیپ شلوارش را پائین کشید و روی من خوابید. به اصطلاح تجاوز ناقص بود. من از این رفتار کراهت بار او خشمگین بودم اما تلاش می کردم آنچنان خود را بی تفاوت و خونسرد نشان دهم که عوض من آنها احساس شرم و حقارت کنند.. " (این مأمور پست و جنایتکار بعدها توسط چریکهای فدائی خلق به جزای اعمالش رسید و اعدام انقلابی شد) . رفیق اشرف دهقانی را به تخت بسته بودند و مار را به روی بدن لختش انداختند، سعی کردند مدفوع را با زور در دهانش گذارند وقتی او با یک حرکت ظرف مدفوع را به طرفشان برمیگرداند آنرا به سرو رو و لباسهایش می مالند و او را تا مدتی به آن حال میگذارند... ثابتهی این حیوان کثیف که در نمایشات تلویزیونی با نام "مأمور امنیتی" ظاهر میشد با آلت تناسلی خود در دهان رفیق شهید مهدی رضائی ادرار کرد... رفیق مسعود احمدزاده را با اجاق برقی چنان سوزانده بودند که مجبور شدند او را بیست بار برای عمل جراحی ببرند، رفیق شهید کتیرائی را آنقدر شلاق زده بودند که گوشت کف پایش ریخت و استخوانهایش نمایان شد. به رفیق شهید مفتاحی تجاوز کردند، بی خوابی های مداوم، شکنجه با شوکهای الکتریکی، وادار کردن به راه رفتن پس از ضربات مداوم شلاق سیمی که به پا زده میشود و صدها شکنجه دیگر که توسط اربابان آمریکایی شان کشف و با تجربیات جدید تکمیل میشود. تجاوز به زن و بچه و خواهر و پدر زندانی در مقابل مبارز یکی از شکنجه های روحی است...."

موضوع اصلی این است که آیا دستگاه سرکوب و آدم‌کشی رژیم قبلی از بین رفت؟ چرا از بین نرفت؟ چند بار از زبان خمینی و سایر جنایتکاران شنیدیم که آنهایی که در زندانها هستند خرابکار، و محارب با خدا هستند؟ چند بار از جانبیان هر دو رژیم شنیدیم که آنهایی که در زندانهای هستند "اخلالگر" و بر هم زننده "نظم اجتماعی" هستند؟ این "نظم اجتماعی" مگر چیزی جز نظم سودسرمایه داری انحصاری جهانی ست که توسط جانبیان هر دو رژیم از آن پاسداری می‌شد و می‌شود؟

با مروری بسیار کوتاه در بالا به گوشه‌ای از جنایات امپریالیسم از طریق سگ زنجیری اش شاه و ماشین سرکوب و آدم‌کشی آن ساواک اگر دچار تنگ نظری سیاسی نشویم و باز هم جدیت موضع طبقاتی مان راهنمای درست فکر ما باشد و حس بشردوستانه **انسانهای کار** نیز به کمکمان بیاید باید گفت که نوع مبارزه مسلحانه کمونیستها یعنی چریکهای فدائی خلق سازش ناپذیر و نیروهای مجاهدین خلق در زمان رژیم شاه امپریالیستها بود که هراس را در دل امپریالیستها به وجود آورده بود و ادامه همان هراس است که امروز شاهدیم که امپریالیستها از طریق خادمین رنگارنگشان نه تنها تاریخ پرافتخار و پرشکوه چریکهای فدائی خلق را تحریف کرده بلکه خادمانش در لباس "چپ مدرنی که اسرائیل سرکوبگر و تروریست پیشه را به رسمیت می‌شناسد و در کنار رضا پهلوی دزد دسترنج کارگران ایران نیز از حقوق بشر امپریالیستها دفاع می‌کنند برای جلب توجه اربابان جهانی خمینی" به آن مبارزه به حق که قهر انقلابی را در برابر قهر ضدانقلاب قرار می‌داد نیز تعرض می‌نمایند! همان مبارزه‌ای که آنچنان منافع امپریالیستهای سلطه‌گر را به خطر انداخته بود که با سوار کردن مرتجع دیگری به نام خمینی که تمام مشغله ذهنی اش حول محور مسایل شکم و اطراف شکم دور می‌زد را بر دوش انقلاب واقعی و پرشکوه ۵۷ که در ایران در حال شکل گرفتن بود نمود. و هرگز نباید نقش دلال خبری بی بی سی بلندگوی امپریالیسم انگلیس را در اشاعه خرافات برای "مردمی کردن" خمینی سگ دست آموز جدیدشان که عکس او را در ماه کرده بود و توسط قلم زنه‌های حقوق بگیرش منتشر می‌کرد، مسیر انقلاب را به انحراف کشاند و توسط خادمین دیگرشان مانند فرخ نگهدار جنایتکار و سایر مزدوران امپریالیستها بر سرکوب تداوم و زندان و شکنجه و کشتار تداوم بخشید!

موضوع غرامت یا خسارت!

اصولا چرا این پیشنهاد، "غرامت یا خسارت"، مطرح می‌شود؟ جهان "گل و بلبل" شده؟ چه شده چه اتفاقی افتاده که این تفکر پشت این پیشنهاد "مبارزه بس است" را می‌خواهد تعمیم دهد؟ چه "اصلاحات امیدوارانه" در ذات سرکوبگرانه سرمایه داری انحصاری جهان صورت گرفته که این پیشنهاد مطرح می‌شود؟ چه افق "روشنی" را این پیشنهاد برای آینده توده‌های زحمتکش ترسیم می‌کند که پیشنهاد "شکستن تابو"ی غرامت را دارد؟ مگر در هیچ دوره مبارزات طبقاتی زندانیان سیاسی برای گرفتن غرامت مبارزه می‌کردند؟ مگر زندانیان سیاسی مبارزه خود را به مزایده می‌گذارند؟

بله! این کدام موضع طبقاتی ست که فکر می‌کند پیشنهاد "تابو شکن" می‌تواند مرحم زخمهای درمان ناپذیر زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتار دهه شصت گردد؟! مگر یک موضع لیبرال مآبانه! مگر دنیا و از جمله ایران حکومت‌های غیروابسته به سرمایه داری انحصاری جهانی برپا شده که حالا ادعای غرامت می‌شود؟ رک و پوست کنده باید گفت که پیشنهاد "شکستن تابوی غرامت" تنها توهم داشتن و ترویج این توهم به ماهیت فریبکارانه قدرهائی مانند اوباما و امپریالیسمی ست که این جنایتکار و هم قطارانش آنرا نمایندگی می‌کنند و اهداف

ضدکارگری و ضد محرومان را گسترده تر از هر زمان دیگر به پیش می برند! و "سنت غرامت گرفتن" را جانداختن چیزی جز کمک کردن به تداوم دستگاه سرکوب طبقه ظالم نمی تواند باشد.

سال پیش بود که فردی با برنامه و مواضع سیاسی ضدکارگری مدعی شده بود که زندانی سیاسی سابق است، اینکه کدام زندان و کدام شهر و کدام همبندی چیزی گفته نمی شد، یا "شعر" می گفت، یا اینکه مثلاً از اسامی کوچک "همبندانش" استفاده می کرد. این فرد یک کلیپ یوتوب هم ساخته بود که در آن "خاطرات زندان" را می گفت و بناء به موضع طبقاتی اش از اینکه هیجده سالگی اش مثل جوانان غربی در حال "جوانی" کردن نبوده (نقل به معنا متأسفانه این کلیپ هم مانند برخی از اسناد دیگر حزب آن خانم خمیر شده و قابل دسترس نیست، حتی به لینکی که در سایت کانون زندانیان سیاسی در تبعید مراجعه می شود می گوید که صاحب کلیپ را برداشته). به هر رو راستش در جایی که اکثریت جامعه در زیر چرخندانه های کار و "بیکاری" و بی "حقوقی" له شده، سرمایه داری آنقدر قلدرتر شده که حقوق شان را ماه ها به تعویق می اندازد و بالا می کشد اینکه یک "زندانی سیاسی سابق" از حسرت "جوانی نکردن" برای جوانها بگوید چیزی جز ترویج همان لات و الاتی نیست که روز و شب حقوق بشر اوپاما و رسانه های امپریالیستی در سریالهای تلویزیونی مانند "سکس در شهر" در گوش مردم می خواند نمی تواند باشد، و چیزی جز اشاعه تسلیم طلبی در برابر نابرابری های ظالمانه سرمایه داری جهانی نیست! چرا که حداقل این سی و دو سال به این خادمین منافع غارتگران که در پشت اسم کمونیزم و کارگر از منافع بورژوازی جهانی دفاع می کنند باید ثابت کرده باشد که با "صلح و مسالمت و توأبگری و تسلیم پذیری" هیچ نابرابری در هیچ کجای دنیا از بین نرفته و نمی رود! به هر رو این زندانی سیاسی "قلابی" سابق در حال جمع کردن اسامی زندانیان سیاسی دهه شصت و ارسال آنها به "سازمان ملل" و سایر نهادهایی ست که هیچ قدرتی مگر هموارتر کردن مسیر جنایات امپریالیستها را ندارند، و گرنه امروزه برای آنانی که خواهان آگاه شدن هستند روشن گردیده که تمام این نهادها و سازمانها از جنایات به خوبی خبردارند و خودشان هم در این جنایات کلی شریک و سهیم هستند! ضمن اینکه مگر این "نهاد های امپریالیستی" از جنایات رژیم های خودشان در کشورهای ما خبر ندارند؟

از طرفی از دید حقوقی در جوامع طبقاتی اساساً وقتی موضوع درخواست غرامت یا خسارت به میان می آید به معنای خاتمه دادن به دعوا و بستن پرونده می باشد، که البته پرونده تا مدت معینی باز می ماند و پس از آن برای همیشه بسته می شود! اما هدف از غرامت گرفتن از حاکمانی که منافع طبقه غارتگر را نمایندگی می کنند چیست؟ آیا کسانی که امروز پیشنهاد شکستن تابوی غرامت را دارند و این موضوع را هم مطرح می کنند به این فکر کرده اند که هیچ چیز مانند درخواست غرامت نمی توانند دستگاه سرکوب و جنایتکاران را به اندازه محاکمه شدن در دادگاه های بین المللی بورژوازی و درخواست غرامت از طرف قربانیان یا جان بدربرندگان آن جنایات خوشحال کند و آنان را از مجازات در دادگاه های خلقی نجات دهد؟! در مبارزه طبقاتی هم غرامت خواستن به معنای پایان مبارزه طبقاتی و اعلان برقراری "عدالت اجتماعی" می باشد و محو طبقات، آیا چنین شرایطی در جامعه به وجود آمده و یا می آید؟

تداوم جنایت با وجود پرداخت غرامت!

برای روشن تر ساختن ماهیت تداوم ماشین سرکوب سرمایه داری انحصاری جهانی لازم می دانم مثالی عینی را در ادامه استدلالتی که در بالا و در نوشته قبلی ارائه شد در این جا مطرح سازم. اگر چه این مثال عینی مثال از

زندانی سیاسی نیست اما نشانگر ماهیت "گرامت پردازی" همان دستگاه سرکوبی ست که "صاحب" تفکر دستگاه سرکوب هر دو رژیم قبلی و فعلی در ایران می باشد!

در سال ۲۰۰۵ در "بمب گذاری های لندن" که بعضا یک سری تحقیقات توسط نیروهای مترقی و پیشرو داشت ثابت می کرد که بمبگذاری ۷ جولای کار پولیس اطلاعاتی انگلیس بوده اما جلوی آن تحقیقات هم گرفته شد، پولیس هار امپریالیسم انگلیس یک زحمتکش ۲۷ ساله برزیلی که پناهنده هم نبود و با مجوز کار و تنها برای کار "ارزان" به لندن آمده بود تا برای مادر و پدرش نیز هزینه زندگی تأمین کند و برای آینده خود نیز، به عنوان شبیه بودن به یک "تروریست" مورد ظن پولیس قرار می گیرد و ایب یو بلر که عملیات "ضدتروریستی" آنروز را به عهده داشته فرمان قتل چارلز دمنه زو را صادر کرده و زحمتکش برزیلی با اصابت هفت گلوله سربی پولیس به سرش و یک گلوله هم به گردن او در کف یکی از کوچه های قطار مترو در خون خود؛ به بهانه "مبارزه با تروریسم"، میغلند. این زحمتکش نه سیاسی بود و نه فعالیت سیاسی داشت، نه هیچ پرونده "جنائی"، درست! ؟

ابتداء، طبق معمول، پولیس زیر بار جنایتش نمی رفت و می خواست با جو "مبارزه با تروریستی" که به وجود آورده بود که هنوز هم ادامه دارد احمق ها و گوسفندان جامعه را به "دفاع از شهروندان و خطر تروریسم" هدایت کند، و تیراندازی و قتل زحمتکش برزیلی را نیز جزو "افتخارات" آدم کشی خود به آنها قالب کند درست مثل "قتل بن لادن" و هلهله های "نوابغ" عالم! خوشبختانه روشنفکران واقعی و نیروهای مترقی چپ دنبال این قضیه را هم گرفتند، و راست های مذهبی هم به تشویق دریافت گرامت و بخشش از جنایت مشغول! اما از همه مهمتر برخورد مادر و پدر او بود که پولیس پس از فشارهایی اعتراضی شدید نسبت به قتل ددمنشانه پسرشان تصمیم گرفت که پدر و مادر چارلز دمنه زو را از طریق همان نیروهای راست مذهبی "بخرد" و به آنها گرامت پرداخت کند تا دست از افشاگری جنایت پولیس امپریالیسم انگلیس به بهانه "مبارزه با تروریسم" بردارند، چرا که شکایت و اعتراض خانواده چارلز دمنه زو افشاء می کرد که تروریست واقعی خود دولت انگلیس است و تروریست ها را هم خود این دولتها تعلیم می دهند! از طرفی دولت انگلیس می خواست "اجازه شلیک با گلوله سربی" را نیز با جنایت برنامه ریزی شده ای که مرتکب شده بود نیز باز هم به بهانه "مبارزه با تروریسم" به مجلس ببرد! کارگر برزیلی از منزلش تا ایستگاه قطار که در مسیر یک اتوبوس هم عوض کرده تحت تعقیب پولیس بود به دلیل "شباهت به یک تروریست". پولیس سر تا پا مسلح انگلیس در تمام این مسیر او را تعقیب می نموده، اما او را "دستگیر" نکرده، بلکه با او وارد کوچه قطار می شود و در آنجا با شلیک هشت گلوله او را به قتل می رساند! دقت کنید "مشکوک" بوده، و پولیس بلافاصله دستور شلیک صادر کرده، اما آیا رسیدگی به پرونده قتل او به همین سرعت در دادگاهی کیفری بررسی شد؟ و یا "محاکمه عادلانه" ای صورت گرفت؟

پدر و مادر زحمتکش برزیلی اعلام کردند که آنها گرامت نمی خواهند، آنها می خواهند که آن لایحه (مجوز شلیک با گلوله سربی) در مجلس انگلیس به تصویب نرسد، لایحه حق شلیک با گلوله سربی، و اینکه فرمانده عملیات روز هفتم جولای "سِر ائی یو بلر"، که فرمان شلیک هشت گلوله به بدن پسر ۲۷ ساله شان را صادر کرده بود نیز متهم به قتل شناخته شده و به همراه پولیسی که فرمان شلیک را به اجرا در آورده به مجازات برسد! پولیسی که فرمان شلیک را به اجرا در آورد که به هیچ وجه هویتش فاش نشد! دادگاه کیفری رأی به بیگناهی پولیس صادر کرد و دلیل آنرا هم حراست در جهت "ایجاد فضای امن و بی خطر برای جامعه" نامید! فرمانده پولیس ائی یو بلر به دریافت نشان "سِر" از "ملکه" انگلیس مفتخر می شود!

پس از ۵ سال دوندگی و پیگیری مدام و داشتن وکلای که با سیاستهای جنایتکارانه امپریالیسم نیز مخالف بودند اما دادگاه کیفری انگلیس تنها پولیس را به مبلغ ۱۷۵,۰۰۰ پوند انگلیس جریمه کرد و هیأت ژوری رأی به بیگناهی پولیس داد. اما آیا این قتل که پولیس زیر بار آن نمی رفت و پرداخت غرامت باعث شد که پولیس انگلیس برای حفظ منافع طبقه غارتگر دیگر دست به جنایت نزند؟ یا اینکه آیا آن هیأت ژوری واقعا "منصف" بودند؟ آیا از منافع زحمتکشان دفاع می کردند؟ آیا آن دادگاه کیفری واقعا "عادلانه" تر از این میتوانست رفتار کند و فرمانده پولیسی که ملکه اش به او نشان افتخار هم اعطاء کرده را پشت میله های همان زندانی بفرستد که مردم بدبخت بیچاره فقر را به جرم دزدی و قرض به آنجا می برند؟ آیا آن غرامت از جنایت بعدی جلوگیری کرد؟

خیر! درست در تظاهرات علیه نشست سران غارتگران جهان در انگلیس در سال ۲۰۰۹ بود، که باز هم پولیس هار و آدم کش انگلیس یک کارگر را که در یک دکه روزنامه فروشی کار می کرد و از سر کار برگشته بود و به منزل می رفت و تصادفا مسیر هر روزه اش در مسیر تظاهرات ضدسرمایه داری در لندن بود با هل دادن و ضربه باتوم به قتل میرساند!

نتیجه این مثال: پرداخت غرامت توسط "دادگاه های کیفری بورژازی" نمی تواند به هیچ وجه از جنایات بعدی جلوگیری نماید! چرا که اساساً این دادگاه ها به اساس منافع طبقه سرکوبگر تدوین شده اند. آیا رأی این دادگاه توانست در راستای به تصویب نرسیدن مجوز شلیک با گلوله سربی در انگلیس شود؟ خیر! در حالی که این نوشته ادامه پیدا می کند دولت انگلیس هم بیش از ۳ هزار پولیس را مسلح با اسلحه با گلوله های سربی "برای دفاع از شهروندان" می نماید که گلوله هایش آمریکائی ست و همان گلوله هائی ست که در لیبیا سینه محرومان را تا به امروز شکافته است.

لازم به یادآوری ست که پس از بمب گذاری های هفتم جولای در لندن و به قتل رساندن چارلز دمنه زز توسط پولیس، همان "چپ مدرن پروامپریالیست" که از تمام مواضع ضدکارگری امپریالیستها دفاع می کند، یعنی همان حزب حکمت اطلاعیه ای مبنی بر "محکومیت بمب گذاری توسط تروریست ها" را کیلویی صادر کرد بدون اینکه ترور دولتی کارگر برزیلی را توسط پولیس امپریالیسم انگلیس محکوم کند و یا حتی به آن قتل دولتی هیچ گونه اشاره ای داشته باشد! که باز هم همین موضع گیری نشان از موضع طبقاتی آن "چپ مدرن پروامپریالیستی" دارد که شیادانه در پشت اسم کارگر و کمونیسم برای فریب کارگران و زحمتکشان پنهان گردیده است!

چه "غرامتی" برای زندانیان سیاسی مقاوم قتل عام شده؟

اگر امروز برای جنایاتی که به وحشیانه ترین شکل در حق زندانیان سیاسی دهه شصت اعمال شد درخواست غرامت می شود، "مژده ارسی" و سایر همفکران ایشان که قصد شکستن "تابوی غرامت" را دارند لازم است پاسخ دهند کدام "غرامت" می تواند به طور مثال جایگزین جان شیرین آن زندانی سیاسی باشد که هفت سال "محکومیت" خود را زیر سخت ترین شکنجه ها گذرانده بود و آماده "آزادشدن" بود، اما برای آزاد شدن از او وثیقه مالی کلان خواسته بودند و خانواده او آن پول را نداشت و تمام خانواده های ما هم آن پول را نداشتند و از همه مهمتر خودش هم نمی خواست با وثیقه آزاد شود، که به همراه خیل عظیمی مانند خودش به مسلخ برده شد و پدرش وقتی ساک او را در منزلش تحویل گرفت، از خانه بیرون رفت، سر به بیابان گذاشت و جسد او در بیابان بیدادگری سرمایه پیدا شد؟ خانواده او مانند تمام خانواده های قتل عام شدگان از شغل های دولتی از رفتن به دانشگاه و هر تشکل اجتماعی دیگر محروم شدند. ضمناً مگر تنها عزیزان جان بدر برده از زندان هستند که از زندگی محروم شدند، چندین هزار

انسان کار از کارشان اخراج شدند؟ چند هزار نفر مخفی زندگی کردند؟ چند صد نفر در راه گریز در کوهها، در لای برفهای زمستان از سرما جان خود را از دست دادند؟ آیا این درست است که امروز برای زندانیان سیاسی سابق درخواست "گرامت" شود؟ آیا این جدا سازی نیست؟ جدا شدن از صف مبارزه طبقاتی!

اساسا تا زمانی که امپریالیسم هست ماشین سرکوب آن از کار ایستادنی نیست که ما باید "تابوی گرامت" را بشکنیم؟ گرامت یعنی ختم دعوا! به زبان حقوقی یعنی گذشت از آنچه که هرگز جبران پذیر نیست اما با دریافت "گرامت" آن جنایت به لحاظ حقوقی نوعی چشم پوشی از جنایات با دریافت گرامت تعمیم می یابد که بی شک در راستای "فراموشی" می تواند به کار برده شود تا تدام مبارزه طبقاتی! چرا که مبارزان راه رهائی از سلطه امپریالیستها مبارزه شان را که به خرید و فروش نمی گذارند که حالا ادعای خسارت و گرامت کنند، این مبارزه صدها سال است که ادامه دارد، و درخواست گرامت پس فردا "گنجی" های جنایتکار را هم "مدعی خسارت" می کند. تازه این گرامت از جیب چه کسی جز زحمتکشان تأمین می شود؟

امپریالیسم اعتماد "می خرد"!

امپریالیسم برای سرپوش گذاشتن بر روی جنایاتش اعتماد "می خرد"! حتی یک دیدی که به مارکسیسم مسلح نباشد می تواند امروز با دنبال کردن حتی همین اخباری که از رسانه های امپریالیستی حفته می شود دریابد که امپریالیستها در رأس آن امپریالیسم خون آشام امریکا با همکاری تنگاتنگ امپریالیسم مکار انگلیس در حال رخنه در صفوف جنبش های مبارزاتی هستند.

اگر کمونیست ها بر مجازات جنایتکاران در دادگاه های خلقی اصرار دارند به صدها دلیل است.

یکی آنکه این جنایتکاران بدون اعمال هر گونه شکنجه بر آنها لازم است که رو در روی استثمارشوندگان باید بگویند که از کجا دستور می گرفته اند تا ماهیت وابستگی آنها به امپریالیستها از زبان خودشان نیز برای آنها می مسایل را با دیدگاه های مارکسیسی نگاه و پیگیری نمی کنند ثابت شود.

دو : استثمارشوندگان و محرومان سرکوب شده به ماهیت جنایتکارانه و غارتگرانه امپریالیستهای خون آشام که این دیکتاتورها را بر آنان حاکم می کنند پی ببرند.

سه: وقتی استثمارشوندگان در تمام قشرهای اجتماعی از زبان خود جنایتکاران مانند میرحسین موسوی و احمدی نژاد و رفسنجانی به نوکری آنان برای امپریالیستها پی بردند سبب می گردد تا دیگر هرگز به امپریالیستها اعتماد نکنند و این عدم اعتماد سینه به سینه منتقل می شود تا نسلهای بعد نیز فریب "دلسوزی" های جنایتکارانی مثل اوباما و شرکایش را نخورند که امروزه نیروهای "ناتو" به "انقلابیون دست ساز سی آی ای" به کمک "مردم لیبیا" شتافته است! و از همه مهمتر استثمارشوندگان و خانواده های زندانیان قتل عام شده رأی می دهند که چه مجازاتی "شایسته" جنایتکارانی ست که هزاران نفر از مبارزان و دلسوزان جنبش کارگری و رهائی از سلطه استثمارگرانه امپریالیستها را قتل عام کردند. و در اصل زندانیان سیاسی واقعی، و نه قلبی، که از قتل گاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به هر دلیل جان بدر برده اند پرچمدار پایمال نشدن حقوق آنان که به کشتارگاه رژیم برده شدند، باشند! هم آنانی که با این عزیزان در یک بند و در یک سلول بودند و امروز در کنارشان نیستند! و اجازه ندهند که بی آبروهای سیاسی که منافع بورژوازی را به پیش می برند خود را "زندانی سیاسی سابق" قالب کنند و صدای مسموم شان "صدای زندانیان سیاسی قتل عام شده" شود!

دوستان، رفقا و دلسوزان واقعی جنبش کارگری!

مبارزه علیه ظلم و بیداد و ستم نابرابری طبقاتی هزینه دارد! اما نه هزینه مادی! بسیار طبیعی است که در سیستم سرمایه داری که سود سرمایه آن مقدم بر همه چیز حتی جان و زندگی شیرین انسانهای کار می باشد مخالفان نابرابری طبقاتی را با جای و شیرینی پذیرائی نمی کنند، مگر آنهایی که از در همکاری و آشتی با دستگاه سرکوب سرمایه در می آیند که تازه از خود آنها نیز به عنوان بازوی سرکوب زندانی سیاسی چه در درون جامعه زندان و چه در بیرون از زندان استفاده می گردد مانند توابعین همکار شکنجه گر که باز هم نمونه بارز آن توابع همکار شکنجه گری بنام زنی معمار نوبری می باشد. اینکه امروز مطرح میشود که پرداخت غرامت زندانیان سیاسی و خانواده های زندانیان "شکستن تابو" ست سخنی بس تهی از بار مبارزه جدی طبقاتی ست که در خدمت منافع طبقه غارتگر به کار گرفته می شود.

سرمایه داری انحصاری جهانی هر لحظه هارتر می شود، کنترل و سرکوب بیشتر آن هر لحظه بیشتر می شود، ناپدید شدن مبارزان به غیر از تعقیب و دستگیری و شکنجه و زندان، بیشتر می شود، نمونه بارز آن هم "تعداد کشتار زندانیان سیاسی مقاوم" نسبت به رژیم وابسته قبلی در ایران؛ و امپریالیستها قلدری و زور گوئی خود را عریان نموده اند، اوباما- کامرون- سرگوزی...: "مبارک باید برود"! و ما باید "حس انسان دوستانه" در برابر مجازات جنایتکاران که رژیم در پی رژیم برای ما "به ارمغان" می آورند به خرخ دهیم؟ کدام انسان؟ انسان کار استثمارشده؟ یا انسان استثمارگر و سرکوبگر؟ و از بردن سرهای این جنایتکاران به زیر تیغ گیوتین و یا اعدام های انقلابی، و یا جوخه های دادگاه های خلقی "احساس غیر انسادیستی" داشته باشیم؟ آیا شواهد امر این را نشان نمیدهد که امپریالیستها مدام نوکران خود را با خیال آسوده که هیچ "مجازات جانی" از طرف استثمارشدگان در انتظار آنها نیست را بر افکار عمومی "حکمفرما" کنند و جامعه را "مسیح" وار برای بردن طرف دیگر صورت خود برای سیلی بعدی آماده می کنند؟

اگر هیچ حرکت انقلابی سازمان یافته ای نیست که بتوانیم خود را در آن ظرف ببینیم، آیا افشای لحظه به لحظه ماهیت جنایتکارانه، استثمارگرانه و سلطه گرایانه امپریالیستها را نمیتوانیم برای آگاهی توده های ناآگاه هم از ما بر نمی آید؟

کلام نهائی آنکه پیشنهاد مجازات سرکوبگران و جنایتکاران پاسدار سود سرمایه داری انحصاری جهانی در دادگاه های امپریالیستها حتی اگر وکیل هم "چپ" باشد و درخواست غرامت نمی تواند هدفی جز فراهم آوردن زمینه های اعلام پایان مبارزات طبقاتی و ترویج "آشتی طبقاتی" داشته باشد. به ویژه آنکه پشتوانه فکری آن حقوق بشر باشد! حقوق بشری که استثمار نیروی کار انسان را به رسمیت نمی شناسد و اینگونه حقوق بشر استعماری - استثمار است. استعماری - استثمار بودن این حقوق بشر را هم به وضوح در وقایع جنایتکارانه ای که در شمال افریقا و خاورمیانه توسط قلدران دنیا، یعنی امپریالیستهای خون آشام با پیاده کردن نیروهای ناتو می توان دید، که خود اثبات نظر این قلم می باشد. که اگر در جذابیت های گول زننده جوامع سرمایه داری حل نشده باشیم در خود همین جوامع امپریالیستی که در آنها زندگی می کنیم می توان شکلهای مختلف جنایاتی که در پیشبرد اهداف حقوق بشر به بهانه "مبارزه با تروریسم" و "دفاع از جان شهروندان" اعمال می شود، در دو مثال واقعی که در بالا به آن اشاره شد، به وضوح دید!

صباراهی هفدهم خرداد ماه ۱۳۹۰ - هفتم ماه جون ۲۰۱۱

*نگاهی به اسناد - زندان های شاهنشاهی

<http://www.dialogt.org/shomareh\flyer\dint.pdf>

لینک سروده انقلابی " ای رنجبر " از پروین اعتصامی

http://www.۱۹bahman.net/letrature/parvin_etesami.htm

لینک بخش اول " غرامت یعنی ختم دعوی "

<http://www.baaba.eu/Gaproz/Htmlha/Gheramat%۲۰ya%۲۰Khatme%۲۰Dawa.htm>

لینک نوشته " علیه معافیت از مجازات "

www.dialogt.org/index.php